

جلوه‌هایی از هنر تصویرآفرینی در روایات نبوی

حمید محمد قاسمی

چکیده

یکی از ویژگی‌های ممتاز تعابیر پیامبر خدا، که به روشنی از اندیشه ژرف و روح لطیف و تخیل دامن‌گستر ایشان، پرده می‌دارد، تصاویر هنری و جذابی است که تنها به کمک الفاظ و جملاتی ظاهراً ساده و معمولی خلق گردیده‌اند و تابلوهای نفیس و خیره‌کننده‌ای را در برابر دیدگان، به نمایش گذارده‌اند.

سخنان پیامبر اسلام، سرشار از تشبیهاتی نغز و تمثیلاتی جذاب و استعاره‌هایی بی‌بدیل و توصیف‌هایی دقیق و صحنه‌پردازی‌هایی بی‌مانند است که در پرتو این هنر، الفاظ و جملات، از دایره تنگ معانی خود، خارج گردیده‌اند و به صورت تصاویری زنده و زیبا و تابلوهایی جذاب و گویا، تجلی نموده‌اند.

پیامبر ﷺ معارف ژرف و اندیشه‌های ملکوتی خویش را با استفاده از این گونه عناصر، در سطح فهم همگان، تنزل بخشیده و معنویات را به قلمرو محسوسات در آورده است تا مخاطبان، پیام آسمانی وی را بهتر و عمیق‌تر دریابند.

در این نوشتار، تلاش گردیده تا به برخی از روش‌هایی که پیامبر گرامی اسلام برای مجسم جلوه دادن حقایق و به تصویر در آوردن آنها به کار گرفته، اشاره شود.

کلید واژه‌ها: تشبیه، تمثیل، استعاره، کنایه، روایات نبوی

مقدمه

یکی از دقیق‌ترین و مشکل‌ترین مسائلی که هر سخنوری در مقام تکلم و یا هر هنرمندی در عرضه اثر هنری خود با آن مواجه است، به کار گرفتن انواع شیوه‌ها و روش‌هایی است که به وسیله آنها مفاهیم و معانی، در نهایت سهولت به مخاطب، منتقل می‌گردد. تفاوت گویندگان و هنرمندان و

میزان توفیق آنها در برقراری ارتباط با مخاطب، دقیقاً در نحوه انتخاب روش‌هایی است که آنان در این مسیر، بر می‌گزینند.

با نگاهی گذرا به روایات نبوی، این حقیقت آشکار می‌شود که پیامبر ﷺ از روش‌ها و ابزارهایی متنوع و جذاب برای ترسیم زنده و گویای حقایق و مفاهیم، بهره‌جسته است و از راه‌های مختلفی معارف توحیدی و حقایق دینی را در قالب‌هایی محسوس و عینی، به نمایش درآورده است که در پشت تصاویر و صحنه‌های بدیع آن، به وضوح، قوه خلاق و نیروی ابداع‌گر آفریننده آنها به چشم می‌خورد.

شیوه‌های خلق این تصاویر هنری، تنها محدود به صنایع ادبی و آرایش‌های کلامی نمی‌گردد؛ بلکه ما در پیش روی خود، شاهد شیوه‌هایی متنوع و بدیع هستیم که در قالب آنها، مفاهیم، جان گرفته‌اند و به صحنه‌هایی زنده و پرتحرک مبدل گردیده‌اند.

تعریف «تصویر»

اصطلاح «تصویر»، در علم بیان - که شاخه‌ای از علوم سه‌گانه بلاغت قدیم است - وجود ندارد؛ بلکه اصطلاحی تازه است که علوم بلاغی جدید، به آن پرداخته است (اسلام و هنر: ص ۳۱).
از جمله تعاریفی که درباره «تصویر» و «تصویر آفرینی» ارائه شده، می‌توان به تعریف‌های زیر اشاره نمود:

تصویر [ادبی]، هر نوع آرایه کلامی به شکل‌هایی از نوع تشبیه، استعاره، مجاز، کنایه و مانند آنهاست که به منظور ایجاد صورت‌های ذهنی و انگیزش عاطفه به کار می‌رود (فرهنگ بزرگ سخن: ج ۳ ص ۱۷۶۶).

شاعر انگلیسی سی دی لوئیس، در ساده‌ترین توصیف، تصویر را «تابویی ساخته شده از جنس کلمات»، تعریف کرده است (التصویر الفنی فی الحدیث النبوی: ص ۴۸۹ به نقل از: The poetic image, P. 25).

او معتقد است تشبیه یا استعاره، می‌تواند یک «تصویر» بیافریند؛ اما در عین حال، برخی تعابیر توصیفی را نیز می‌توان سراغ گرفت که بدون چنین عناصری نیز قدرت خلق تصاویری باشکوه و خیره‌کننده را دارند (همان جا).
برخی نیز گفته‌اند:

تصویر، شامل هر گونه بیان برجسته و مشخص است، اگر چه از انواع مجاز و تشبیه، در آن، نشانی نباشد (صور خیال در شعر فارسی: ص ۱۶).

یکی دیگر از محققان، در تعریف تصویر می‌گوید:

تصویر ادبی، به معنای به کار گرفتن سخن، به گونه‌ای خاص است که در آن، معانی و مفاهیم به روشی جدید و ابتکاری، تجسم می‌یابند و حتی به اشکالی قابل رؤیت،

جلوه‌گر می‌شوند. و در حقیقت، در این گونه موارد، سخن، از قالب تنگ خود خارج شده، به عالمی زنده و پرنشاط، پا می‌گذارد (الصورة الفنية فى الحديث النبوى الشريف: ص ۹۰ به نقل از: الصورة الشعرية، بشرى صالح: ص ۳).

و به تعبیری ساده و موجز، می‌توان گفت: تصویر، یعنی پرده‌برداری از معانی با تعابیری زنده و احساس برانگیز.

به این ترتیب، می‌توان دریافت که تصویر، عبارت است از: مجموعه‌ای تشکیل شده از شکل و رنگ و معنا و حرکت (صور خیال در شعر فارسی: ص ۲۶۱) و در قالب این شیوهٔ بیانی است که کلمات، از حالت عادی خود، فراتر می‌روند و معانی، به صورتی زنده و زیبا و خیال‌انگیز، در پیش روی مخاطبان، به نمایش در می‌آیند.

روش‌های تصویرآفرینی در روایات نبوی

۱. تصویرپردازی با کلمات زنده

بدیهی است هر کلمه‌ای، مادام که فقط در کتاب‌های فرهنگ لغت آمده، مُرده و بی‌جان است و نویسنده و ادیب و شاعر، با به کار گرفتن مناسب آن در اثر خود، به آن روح می‌بخشد و باعث حیات آن می‌شود.

کلمه در هر جمله، همچون یک قطعه از وسیله‌ای است که اگر در جای مناسب خود قرار گیرد، می‌تواند نقش‌آفرین باشد و آن دستگاه را به حرکت در آورد و در غیر این صورت، باعث رکود و سکون آن می‌گردد.

کلمات، گاه می‌توانند اشکال و کیفیات و حالاتی را به مخاطب، منتقل کنند که تابلوها و حتی فیلم، از ادای مثل آن، ناتوان است. شعرا و ادبا، گاه با استفاده از کلماتی زنده، چنان به نقاشی صحنه‌ها پرداخته‌اند که هیچ ابزاری، مانند آن، قادر به انتقال ظرایف و لطایف یک پیام به مخاطب، نخواهد بود. به این ترتیب، معلوم می‌شود که واژه‌ها در ایفای نقش تصویرپردازی، مراتب متفاوتی دارند و همهٔ آنها را نمی‌توان در یک مرتبه قرار داد.

در میان احادیث نبوی، گاه واژه‌هایی را می‌توان سراغ گرفت که هر یک به روشنی صحنهٔ نمایش زنده‌ای را به تصویر درآورده‌اند و افق وسیعی از معنا را در برابر انسان، گشوده‌اند که از جملهٔ آنها می‌توان به واژه‌های زیر، اشاره نمود:

وطیس

نقل شده است که در جنگ حنین، وقتی نبرد میان سپاهیان اسلام و کفر بالا گرفت، پیامبر ﷺ

فرمود:

الآن حمى الوطيس (المجازات النبوية: ص ٤٥؛ كتاب من لا يحضره الفقيه: ج ٤ ص ٣٧٧؛ بحار الأنوار: ج ١٩، ص ١٩١؛ مسند ابن حنبل: ج ١، ص ٢٠٧؛ صحيح مسلم: ج ٥ ص ١٦٧؛ الجامع الصغير: ج ١ ص ٤٦٩؛ كنز العمال: ج ١٠ ص ٣٨٦).

هم‌اکنون، تنور جنگ، گرم شد.

این تعبیر ایشان، که کنایه از شدت گرفتن جنگ است (المجازات النبوية: ص ٤٥)، تعبیری است که از جمله‌ای که دیگران در این باره به کار برده‌اند، یعنی: «استعرت الحرب: آتش جنگ، برافروخته شد»، بسیار جامع‌تر است؛ زیرا «وطیس» که به معنای تنور است، برای نشان دادن مرکز حرارت و آتش، جامعیت بیشتری دارد و مفهوم گرمی را برای جنگ، بهتر می‌رساند و در ذهن شنونده، شعله‌وری و گرمی را بهتر مجسم می‌کند (در قلمرو بلاغت: ص ٤٤٥) و بنا به گفته ابن اثیر، این عبارت، به طریق مجاز، پیش از پیامبر خدا، از کسی دیگر، شنیده نشده است (المثل السائر: ج ١ ص ٩٧).

مخارف

در حدیثی نغز، از پیامبر خدا روایت شده است که فرمود:

عائد المریض علی مخارف الجنة حتی یرجع (المجازات النبوية: ص ١١٣؛ بحار الأنوار: ج ٧٨ ص ٢١٦؛ الفائق فی غریب الحدیث: ج ١ ص ٣١٠).
عیادت کننده از بیمار، در طریق بهشت [گام نهاده] است تا آن هنگام که از نزد وی، بازگردد.

واژه «مخارف»، در لغت به معنای راهی است که میان دو ردیف نخل قرار دارد، به گونه‌ای که دست انسان به نخل‌های دو طرف می‌رسد (المنجد: واژه «خرف»). همچنان که پیداست، این واژه، به زیبایی تمام، صحنه جذاب و خیره کننده‌ای را در پیش روی ما به نمایش گذاشته است که در آن، عیادت کننده از بیمار را می‌توان در فضایی آکنده از بهجت و سرور، مشاهده نمود.

شجنه

در کلامی موجز، اما پرمحتوا، از پیامبر خدا چنین روایت شده که فرمود:

الرحم شجنة من الله ﷻ (معانی الأخبار: ص ٢٠٣؛ المجازات النبوية: ص ١٣٨؛ بحار الأنوار: ج ٢٣ ص ٢٦٥؛ صحيح البخاری: ج ٧ ص ٧٣؛ كنز العمال: ج ٥ ص ٨٣١).

رحم کردن، شاخه‌ای است از جانب خداوند ﷻ.

واژه «شجنه» در این حدیث شریف، به معنای شعبه و فرع چیزی است و به همین دلیل، به شاخه‌های درخت، از جهت انشعاب آنها از تنه درخت، شجنه گفته می‌شود. از همین باب است که می‌گویند: «الحديث ذو شجون»؛ یعنی سخن، دارای رشته‌های مختلفی است که انسان، وقتی

سرگرم آن شده، از هر دری سخن می‌گوید.

به این ترتیب، «رحم» در حدیث یاد شده، به شاخهٔ درختی تشبیه شده که از آن اصل، نشئت گرفته و جزئی از آن است. اما مقصود از نشئت گرفتن آن از خدا، یا به این معناست که خداوند، حق آن را لازم و ضرور دانسته و یا به معنای آن است که خداوند، جانب کسانی را که صلهٔ رحم به جا می‌آورند، دارد و آنان را مورد حمایت خویش، قرار می‌دهد (المجازات النبویه: ص ۱۳۸).

صب

در یکی از احادیث نبوی، شاهد آن هستیم که روی نمودن دنیا به انسان‌ها، چنین به نمایش گذاشته شده است:

أخاف عليكم إذا صبت الدنيا عليكم صباً (مسند ابن حنبل: ج ۵ ص ۱۵۵: مجمع الزوائد: ج ۱۰ ص ۲۳۷).

من بر شما از آن زمانی که دنیا بر شما سرازیر می‌شود، بیمناکم.

واژهٔ «صب»، در لغت، به معنای ریختن و سرازیر شدن است و از همین رو، تعبیر «صب الماء»، به معنای فرو ریختن آب از بلندی است (مفردات الفاظ القرآن: ص ۴۷۳). گویی پیامبر خدا، فزونی نعمت‌های دنیا و غوطه‌ور شدن انسان‌ها در لذات و شهوات دنیوی را همچون باران شدید و سیل آسایی دانسته که به یکباره، سرازیر می‌شود و همه چیز را در خود فرو برده، طعمهٔ سیلاب خود می‌سازد (ر.ک: المجازات النبویه: ص ۸۸).

۲. بهره جستن از فنون بلاغی و آرایه‌های کلامی

پیامبر ﷺ برای به تصویر در آوردن مفاهیم و مجسم کردن معانی، گاه از صنایع ادبی و آرایه‌های کلامی بهره جسته و از این راه، تابلوهایی بدیع و زنده، خلق نموده است که صحنه‌های آن، نوازشگر چشم و خیال آدمی است. در این جا به نمونه‌هایی از فنون بلاغی در روایات نبوی، اشاره می‌کنیم:

الف) تشبیه

تشبیه، در مقایسه با سایر صنایع ادبی، بیشترین کاربرد را در روایات نبوی دارد و از پیامبر اکرم، تشبیهات نغز فراوانی نقل گردیده که هر یک از آنها، در بر دارندهٔ حقایقی ژرف و معارفی ناب هستند و بحث دربارهٔ آنها، تحقیقی جامع و گسترده را طلب می‌کند.

نمونه‌هایی چند از تشبیهات مصور نبوی

در حدیثی نغز، شاهد چند تشبیه بدیع از زبان پیامبر ﷺ هستیم:

إن الله سبحانه جعل الإسلام داراً، والجنة مأدبة، والداعي إليها محمداً ﷺ (همان: ص ۱۸۳).

خداوند سبحان، اسلام را خانه‌ای و بهشت را سفره‌ای قرار داد و دعوت کننده به این سفره [ی رنگین] را محمد، قرار داد.

در این تابلوی بدیع، پیامبر خدا، نخست اسلام را به خانه‌ای تشبیه کرده است؛ چرا که خانه، مأوا و مأمن انسان‌هاست. آن گاه، بهشت را به سفره‌ای رنگین، همانند کرده که در آن، انواع خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها یافت می‌شود و در نهایت، خود را به راهنمایی تشبیه نموده که مردمان را به سوی این سفره مصفا، دعوت می‌کند (ر.ک: همان جا) و به این ترتیب، همه زمینه‌ها برای پذیرایی از بندگان خدا، فراهم آمده است؛ اما تقصیری متوجه صاحب‌خانه نخواهد بود، اگر گدا، کاهلی کند!

در تصویری دیگر، پیامبر خدا، گرایش بیشتر انسان‌ها را به دروغ و دروغ‌گویی، در قالب تشبیهی زنده، به نمایش گذاشته و می‌فرماید:

يا أيها الناس! ما يحملكم على أن تتابعوا في الكذب، كما يتتابع الفراش في النار؟
(همان: ص ۴۱۵؛ كنز العمال: ج ۳ ص ۳۳۴ الفائق في غريب الحديث: ج ۱ ص ۱۴۱)

ای مردم! چه چیز باعث می‌شود که پی در پی و با شتاب، به سوی دروغ، رو نمایید، همان گونه که پروانه‌ها، پی در پی، خود را به آتش می‌اندازند؟

یعنی مردم، بی آن که خود بدانند، با گرایش به سوی صفت رذیله دروغ، موجبات هلاکت خویش را فراهم می‌آورند. تو گویی آنها، همچون پروانه‌هایی هستند که دیوانه‌وار، خود را به داخل آتش می‌اندازند و در میان شعله‌های آن می‌سوزند و به هلاکت می‌رسند.

ب) تمثیل

بخش قابل توجهی از روایات نبوی را تمثیلات نغز و الهام‌بخشی تشکیل داده است که بر زبان پیامبر خدا، جاری گشته و هر یک از آنها، تا به امروز، همچون ستاره‌هایی پرفروغ در آسمان ادب و فرهنگ، پرتوافشانی می‌کنند و با جلوه‌های زیبا و فریبای خود، دل‌ربایی می‌کنند.

نمونه‌هایی چند از تمثیلات نغز نبوی

هر یک از تمثیلات نبوی، مانند تابلوی جذاب و بدیعی هستند که در قالب آنها، حقایق معنوی و اخلاقی و حکمت‌های روح‌پرور، به صورتی زنده و مجسم، تجلی نموده‌اند و تصویرهایی دل‌انگیز را در برابر ما به نمایش گذارده‌اند که نمونه‌های زیر، شاهد گویایی بر این مدعا هستند:

مَثَلُ أُمَّتِ مَنْ، مانند باران است که معلوم نیست اول آن باران، بهتر است یا آخرش
(مسند ابن حنبل: ج ۳ ص ۱۳۰؛ عوالی اللآلی: ج ۱ ص ۳۳).

مَثَلُ أُمَّتِ مَنْ، مانند باغی است که صاحبش به آن رسیدگی کند و چاه‌ها و جوی‌هایش را حفر نماید و خانه‌هایش را آماده سازد و شاخه‌های خشک درختانش را قطع کند، به طوری که یک سال، گروهی را میوه دهد و سال دیگر، گروهی را، و ای بسا که

سال‌های آخر، خوشه‌هایش پُربارتر و شاخه‌هایش بلندتر باشد (کنز العمال: ج ۱۲ ص ۱۸۱؛ و با اندکی تفاوت در: بحار الأنوار: ج ۲۱ ص ۵۱).

مَثَل شما - ای اَمّت - ، همچون لشکری است که اوّل آن، حرکت کرده و بانگ کوچیدن، سر داده شده است. چه زود دنباله آن لشکر به اوّلینشان می‌پیوندند! به خدا سوگند، دنیا در برابر آخرت، به اندازه نفس نفس زدن خرگوشی بیش نیست! (کنز العمال: ج ۱۵ ص ۷۹۷).

مَثَل آن کس که کارهای ناشایست می‌کند و سپس به کارهای نیکه رو می‌کند، مانند مردی است که زره تنگ خفه کننده‌ای پوشیده باشد. هر بار کار نیکی می‌کند، یکی از حلقه‌های آن زره، پاره می‌شود و سپس، حلقه‌ای دیگر تا این که [زره باز می‌شود] به زمین می‌افتد (مسند ابن حنبل: ج ۴ ص ۱۴۵؛ مجمع الزوائد: ج ۱۰ ص ۲۰۱؛ الجامع الصغير: ج ۱ ص ۳۷۴؛ کنز العمال: ج ۴ ص ۲۱۲).

نقل شده است پیامبر خدا و صحابیانش، زیر درختی نشسته بودند که بادی وزید و برگ‌های خشک و زرد درخت، ریخت و برگ‌های سبز آن، باقی ماند. ایشان فرمود: «آیا می‌دانید مَثَل این درخت، مانند چیست؟».

گفتند: خدا و پیامبرش داناترند.
فرمود:

مَثَل این درخت، مَثَل مؤمن است که وقتی از خشیت الهی به خود می‌لرزد، گناهانش می‌ریزد و حسناش باقی می‌ماند (مجمع الزوائد: ج ۱۰ ص ۳۱۰؛ کنز العمال: ج ۱ ص ۱۴۲؛ الأمثال فی الحدیث النبوی: ص ۴۸۱).

این روایت نیز از پیامبر خدا نقل شده است:

همانا خوراک فرزند آدم، مَثَلی برای دنیا قرار داده شده است. هر چند آن را پُر ادویه و خوش‌مزه بسازد، اما بنگر که [سرانجام] به چه تبدیل می‌شود (مسند ابن حنبل: ج ۵ ص ۱۳۶؛ مجمع الزوائد: ج ۱۰ ص ۲۸۸؛ الجامع الصغير: ج ۱ ص ۳۷۵؛ کنز العمال: ج ۳ ص ۲۰۵).

مَثَل کسی که قماربازی می‌کند، سپس به نماز می‌ایستد، همچون کسی است که با چرک و خون خوک، وضو می‌گیرد و به نماز می‌ایستد. آیا خداوند، نمازش را خواهد پذیرفت؟ (الأمثال فی الحدیث النبوی: ص ۴۷۸؛ و با اندکی تفاوت در: کنز العمال: ج ۱۵ ص ۲۱۷؛ المعجم الكبير: ج ۲۲ ص ۲۹۳).

مَثَل کسی که نمازش را کامل به جا نمی‌آورد، مانند زن حامله‌ای است که وقتی زمان وضع حملش فرا می‌رسد، بچه را سقط می‌کند. پس نه بارداری سودی به حالش بخشیده است و نه صاحب فرزندى شده است (السنن الكبرى: ج ۲ ص ۳۸۷؛ مجمع الزوائد: ج ۲ ص ۱۲۲؛ أمثال الحدیث: ص ۸۹).

مَثَل کسانى که غسل را درست به جا نمى آورند، همچون درختى [خشک] است که آب به پایش ريخته مى شود؛ اما نه برگ هايش مى رويند و نه ريشه هايش نمو مى کنند [کنز العمال: ج ۹ ص ۳۸۶].

مَثَل کسى که بدون احتياج، نيازخواهى مى کند، همانند کسى است که آخگرى از آتش به کف گيرد (همان: ج ۶ ص ۴۹۵).

مَثَل عالمان در روى زمين، همچون ستارگان آسمان است که در تاريخى هاى دشت و دريا، به وسيله آنها راهيهاى مى شود و هر گاه ستارگان، ناپديد شوند، راه نمايان، در آستانه گم کردن راه، قرار مى گيرند (بحار الأنوار: ج ۲ ص ۲۵۰).

مَثَل عالمى که به ديگران، کارهاى خوب مى آموزد و خود را فراموش مى کند، مانند فتيله اى است که براى مردم، نور مى دهد، اما خودش مى سوزد (مجمع الزوائد: ج ۱ ص ۱۸۴؛ الجامع الصغير: ج ۲ ص ۵۳۰؛ کنز العمال: ج ۱۰ ص ۱۸۶).

ج) استعاره

با نگاهى به استعارات به کار رفته در روايات نبوى، اين حقيقت روشن مى شود که بسيارى از معانى ذهنى و مفاهيم عقلى و حالات روحى، در پرتو استعارات نبوى تجسّم و عينيت يافته اند و به صحنه هاى زنده و تابلوهاى گویا، مبدّل گردیده اند، به گونه اى که تپش نبض زندگى را از لا به لای الفاظ آنها مى توان احساس نمود.

برخى محققان، به اين حقيقت اشاره داشته اند که بر خلاف برخى استعارات عادى و روزمره که به مرور زمان، دست خوش فراموش شده اند و در نهان خانه اذهان، دفن گردیده اند، استعارات نبوى، همواره تازگى و طراوت خود را حفظ نموده، جذابيت خود را از دست نداده اند (ر.کد الصورة الفنيه فى الحديث النبوى الشريف: ص ۲۳۷ - ۲۳۵)؛ چرا که در استعارات و تعابير نبوى، تنها زيبايى هاى لفظى و آرايه هاى کلامى، مقصود نبوده اند؛ بلکه هر يك از آنها را مى توان همچون صدف هاى دانست که در درون خود، گوهر معانى گران قدرى را مى پرورانند و هر کدام، حامل افکار و اندیشه هاى ژرفى هستند که در گذر زمان، غبار نسيان، مانع از پرتوافشاني چنين گوهرهاى درخشاني نگردیده است.

نمونه هاى چند از استعارات مصور نبوى

نقل شده است که پيامبر خدا، هنگامى که لشکر اسلام را به سوى مته گسيل مى داشت، آنها را مورد خطاب قرار داده، فرمود:

ستجدون آخريں لشيطن فى رنوسهم مفاحص فاقلعوها بالسيف (المجازات النبوية: ص ۵۵؛ بحار الأنوار: ج ۲۱ ص ۶۰؛ السنن الكبرى: ج ۹ ص ۹۱۰).

در آن جا، افرادى را خواهيد يافت که شيطان، در سرهايشان لانه گزيده است. پس آن [سرها] را با شمشير، قطع كنيد.

این تعبیر، از جمله استعارات شگفت نبوی است که در آن، تسلط شیطان بر برخی انسان‌ها و مأوا گزیدنش در دل‌های منحرفشان، به روش بدیعی مجسم گردیده است.

در این سخن، تعبیر «لانه گزیدن» در معنای استعاری آن به کار رفته است؛ یعنی همان گونه که پرنده، هر گاه آشیانه‌ای را مناسب بداند، در آن مأوا می‌گزیند و تخم می‌گذارد، شیطان نیز همواره، دل‌های منحرف را به عنوان مأوا و محل استقرارش بر می‌گزیند و خانه‌زاد وجود آنان می‌گردد (ر.ک: *المجازات النبویة*: ص ۵۵).

در حدیثی نقل شده که روزی پیامبر خدا، وارد مسجد شد و مشاهده کرد که گروهی به خنده و قهقهه سرگرم‌اند. ایشان فرمود:

أما أنکم لو اکثرتم ذکر هادم اللذات لشغلکم عما أری. فاکثروا ذکر هادم اللذات (شرح
أصول الکافی، ملاً صالح المازندرانی: ج ۱۲ ص ۱۱۲؛ کشف الخفاء: ج ۱ ص ۱۶۵).

همانا اگر ویران کننده لذت‌ها را بسیار یاد می‌نمودید، شما را از آنچه می‌بینم، باز می‌داشت. پس ویران کننده لذت را بسیار یاد کنید.

تعبیر: «ویران کننده لذات»، استعاره مصور و گویایی است برای مرگ؛ یعنی در پرتو یادآوری مرگ است که لذایذ و شهوات، تلاشی و منهدم می‌گردند، همان گونه که ساختمانی با پتک‌های کوبنده، تلاشی می‌شود و فرو می‌ریزد (ر.ک: *المجازات النبویة*: ص ۴۰۳).
از جمله استعاره‌های زیبا و بدیع نبوی، در این روایت، آمده است:

إذا أراد الله بعبد خيراً غسله. قيل: و ما غسله؟ قال: يفتح له عملاً صالحاً قبل موته، ثم يقبضه عليه (مسند ابن حنبل: ج ۴ ص ۲۰۰؛ الجامع الصغير: ج ۱ ص ۶۱؛ كنز العمال: ج ۱۱ ص ۹۵).

[فرمود: «هرگاه خداوند، خیر بنده‌ای را بخواهد، او را غسلین می‌کند!». گفتند: چگونه او را غسلین می‌کند؟ فرمود: «پیش از مرگش، باب عمل صالحی را به رویش می‌گشاید و در اثنای انجام دادن آن، جانش را می‌ستاند».

در این تعبیر نغز، توفیقی که خداوند، در خصوص انجام دادن عمل صالح به فردی ارزانی می‌کند و او را عاقبت به خیر می‌نماید، به غسلی تشبیه شده است که طعام را دل‌پذیر و کام‌انسان را شیرین می‌سازد (ر.ک: *النهاية*: ج ۳ ص ۲۳۷؛ *الفاائق فی غریب الحدیث*: ج ۲ ص ۳۴۲؛ *المجازات النبویة*: ص ۲۱).

برخی شارحان حدیث، گفته‌اند که مراد از غسلین کردن فرد، شیرین کردن او در دل خلق و یا شیرین نمودن کردار نیک او بر دل انسان‌ها و یا بردن تلخی معصیت از دل با شیرینی طاعت است (تبرک الإطناب فی شرح شهاب الأخبار: ص ۷۴۲).

در تصویری دیگر، شاهد این صحنه بدیع و این استعاره گویا هستیم که:

اسكنت بأقل الأرض مطراً و هي بين عيني السماء: عين بالشام و عين باليمن (المجازات النبوية: ص ۱۰۴).

من در سرزمینی ساکنم که کمترین باران را دارد. سرزمینی که میان دو چشم آسمان، قرار دارد: چشمی در شام و چشمی در یمن.

مقصود از این استعاره، مجسم نمودن کثرت بارندگی در شام و یمن است. گویی در این تعبیر نغز، این دو منطقه، به دو چشم اشکبار تشبیه شده‌اند که هیچ گاه اشکشان خشک نمی‌شود و پیوسته در بارش‌اند (همان: ص ۱۰۵).

نقل شده که پیامبر ﷺ بر گروهی از صحابه می‌گذشت و مشاهده کرد که آنان، درباره موضوع قضا و قدر، به مذاکره مشغول‌اند. فرمود:

إنکم قد أخذتم فی شعین بعیدی النور (همان: ص ۳۱۲).

همانا شما در دو درهٔ ژرف و عمیق، وارد شده‌اید.

در این تعبیر تأمل برانگیز، قضا و قدر و شناخت کُنه و حقیقت آنها، به دره‌هایی ژرف تشبیه گردیده‌اند که ورود به عرصهٔ آنها، بسیار سخت و طاقت‌فرساست.

د) کنایه

در میان روایات نبوی، کنایات گوناگون و متنوعی به چشم می‌خورد که در پیمانهٔ محدود الفاظشان، معانی دقیق و جامعی گنجدیده است. اما نکتهٔ قابل توجه دربارهٔ کنایات نبوی، آن است که معانی موجود در این گونه کنایات، به گونه‌ای نیستند که به صورت لغز و معماگونه‌ای در آمده باشند که دستیابی به کُنه آنها را دشوار نماید؛ بلکه غالباً شواهد و قرائن روشنی در سیاق کنایات نبوی وجود دارد که از معانی پنهان آنها پرده بر می‌دارد و فهمشان را آسان می‌سازد (ر.ک: الصورة الفنية فی الحديث النبوی الشریف: ص ۲۴۳ و ۲۴۴).

نمونه‌هایی چند از کنایات مصور نبوی

پیامبر خدا، در ترسیم مقام والای مؤذنان، از این تعبیر لطیف کنایی بهره می‌جوید:

المؤذنون أطول الناس أعناقاً يوم القيامة (عیون أخبار الرضا: ج ۱ ص ۱۶۷؛ المجازات النبوية: ص ۸۴؛ بحار الأنوار: ج ۷ ص ۳۰۳؛ مسند ابن حنبل: ج ۳ ص ۱۶۹؛ صحیح مسلم: ج ۲ ص ۵؛ سنن ابن ماجه: ج ۱ ص ۲۴۰؛ الفائق فی غریب الحديث: ج ۲ ص ۴۰۳؛ الجامع الصغير: ج ۲ ص ۶۵۹؛ کنز العمال: ج ۷ ص ۶۸۱).

مؤذنان، در روز قیامت، بلند گردن‌تر از همه مردم‌اند.

این تعبیر، کنایه از مقام رفیع آنان و موقعیت ممتازشان در نزد خداست، و این بلندی مقام در قیامت، در حقیقت، تجسم آشکار همان بلندی مقام راه‌نمایی آنان و دعوت نمودن دیگران به سوی

خدا و به سوی عباداتی همچون نماز در دنیا است.

به گفته دکتر عز الدین سید:

طول گردن، نمادی است از سربلندی و جایگاه باسعادت آدمی و نشانگر سرور و بهجتی است که به انسان بر اثر ثواب نیکو، دست می‌دهد، و این تعبیر، در تبیین معنای شرافت و کرامت، امر شایع و رایجی است تا آن جا که به کسی که باعث مجد و سربلندی خانواده‌اش شده، می‌گویند: «أطلت أعناقنا و رفعت رؤوسنا؛ گردن ما را برافراشتی و ما را سربلند کردی» و برعکس، به فرد خطاکار می‌گویند: «قصرت رقبتنا؛ گردنمان را کوتاه ساختی و ما را سرافکنده نمودی...» (الحديث النبوی الشریف من الوجهة البلاغیة: ص ۲۱۲).

در حدیثی نقل شده که پیامبر ﷺ خطاب به همسران خود فرمود:

أسرعكن لحاقاً بی أطولكن یداً (بخار الأنوار: ج ۸۱ ص ۱۰۷؛ مسند ابن حنبل: ج ۶ ص ۱۲۱؛ کنز العمال: ج ۶ ص ۳۴۲).

در میان شما، آن که دستش بلندتر است، زودتر از دیگران به من خواهد پیوست [و به جوار رحمت خدا خواهد شتافت].

در برخی روایات، در ادامه حدیث یاد شده، آمده است که وقتی زنان پیامبر خدا، این سخن را شنیدند، شروع به اندازه‌گیری دست‌های خود نمودند تا ببینند کدامشان دست بلندتری دارد! پس از وفات زینب بنت جحش - که نخستین همسر پیامبر خدا بود که دار فانی را وداع گفت و به کثرت صدقه و انفاق، معروف بود - آنان دریافتند که «بلندی دست»، کنایه از احسان بیشتر به دیگران و کثرت انفاق است (صحیح البخاری: ج ۲ ص ۱۱۵؛ صحیح مسلم: ج ۷ ص ۱۴۴؛ المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۲۵؛ المجازات النبویة: ص ۶۶) و پیامبر خدا، آن را در قالبی بدیع و محسوس، ترسیم نموده است.

در حدیثی دیگر از پیامبر ﷺ روایت شده است که هفت نفرند که خداوند، آنان را در قیامت، در سایه رحمت خود، قرار خواهد داد و از جمله آنهاست:

و رجل تصدق بصدقه أخفاها لا تعلم شماله ما تنفق بيمينه... (مسند ابن حنبل: ج ۲ ص ۴۳۹؛ المجازات النبویة: ص ۴۱۳).

و کسی که صدقه‌ای دهد و آن را مخفی دارد [به گونه‌ای] که دست چپ وی نیز از آنچه دست راستش داده، آگاه نشود.

این تعبیر لطیف، کنایه از نهایت مخفی نگاه داشتن صدقه از چشم دیگران است که در قالبی بسیار نغز و گویا، به تصویر در آمده است.

در روایاتی چند، پیامبر خدا، از تعبیر کنایی «لرزیدن عرش» برای مجسم نمودن عظمت و اهمیت حقیقتی بهره می‌جوید. از جمله می‌فرماید:

هنگامی که یتیمی گریه کند، عرش خدا از گریه‌اش به لرزه می‌افتد (مستدرک الوسائل: ج ۱۵ ص ۱۵۳).

و در حدیثی دیگر می‌فرماید:

هرگاه بنده‌ای با نیتی راست، بگوید: «لا إله إلا الله»، عرش الهی به لرزه در می‌آید (مسند الرضاه: ص ۶۳؛ وسائل الشیعة: ج ۴ ص ۱۲۲۶؛ التوحید: ص ۲۳).

و در سخنی شگفت و تأمل برانگیز می‌فرماید:

هرگاه انسانی فاجر، مورد مدح و ستایش قرار گیرد، عرش به لرزه در می‌آید و خداوند، خشمگین می‌شود (تحف العقول: ص ۴۶؛ بحار الأنوار: ج ۷۴ ص ۱۵۰).

و یا فرموده است:

عرش خدا به خاطر مرگ سعد بن معاذ، به لرزه در آمد (مسند ابن حنبل: ج ۴ ص ۳۵۲؛ صحیح البخاری: ج ۴ ص ۲۲۷).

در کلام حکیمانه‌ای دیگر از پیامبر خدا آمده است:

لا تمسح يدك بثوب من لا تكسوه (شهاب الأخبار: ج ۶۳۱؛ بحار الأنوار: ج ۶۳ ص ۲۶۶؛ کنز العمال: ج ۱۵ ص ۲۵۹).

دستت را با جامه‌ای که او را نپوشانده‌ای، پاک مکن.

این تعبیر، کنایه‌ای است لطیف و ترسیم‌کننده این حقیقت است که اگر به کسی نیکی نمی‌کنی، بدی نیز نکن.

نقل شده پیامبر ﷺ به همراه چند تن از صحابه، از راهی می‌گذشتند که چشمشان به کودکانی افتاد که مشغول خاک بازی بودند. برخی از صحابه خواستند آنان را از این کار، باز دارند که پیامبر ﷺ فرمود:

دعهم! فإن التراب ربيع الصبيان (مجمع الزوائد: ج ۸ ص ۱۵۹؛ ترک الإطناب: ص ۱۳۸؛ الجامع الصغير: ج ۱ ص ۵۵۲؛ کنز العمال: ج ۱۶ ص ۴۵۸).

آنان را وا گذارید؛ زیرا خاک بهار کودکان است.

این سخن، کنایه از علاقه و دل‌بستگی فراوان کودکان برای بازی با خاک است که در قالب این تعبیر نغز و بدیع، ایراد گردیده است.

در تصویری دیگر، در سخن ایشان، شاهد این صحنه شگفت هستیم که:

وَأَذَى نَفْسِي بِيَدِهِ أَنْ السَّقَطَ لِيَجْرَ أُمَّهُ بِسُرْرِهِ إِلَى الْجَنَّةِ! (مسند ابن حنبل: ج ۵ ص ۲۴۱؛ سنن ابن ماجه: ج ۱ ص ۵۱۳؛ کنز العمال: ج ۳ ص ۲۸۵).

سوگند به آن که جانم در دست اوست، بچه سقط شده، با بند ناف خود، مادرش را به سوی بهشت می‌کشاند!

مقصود از این تعبیر کنایی، آن است که چنانچه زنی در پی رخدادی فرزندش سقط شود و همین امر، منجر به از دنیا رفتن وی نیز گردد، اگر از گناهان کبیره‌ای همچون ظلم و تجاوز و قتل و مانند آنها میراً باشد، در پیشگاه خدا، مأجور و مستحق بهشت و رحمت واسعة الهی خواهد بود (المجازات النبویة: ص ۳۲۲).

و در حدیثی دیگر از پیامبر خدا روایت شده که فرمود:

أطلبوا الرزق فی خبايا الأرض (مجمع الزوائد: ج ۴ ص ۳۶؛ الجامع الصغیر: ج ۱ ص ۱۶۸؛ کنز العمال: ج ۴ ص ۲۱).

روزی را در نهانگاه‌های زمین، طلب نمایید.

جستجوی روزی در زوایا و نهانگاه‌های زمین، کنایه‌ای لطیف برای تشویق انسان‌ها به زراعت و کشاورزی یا استخراج معادن در جهت بهره‌مندی از ذخایر پنهانی و بی‌منتهای زمین است.

۳. توصیف دقیق

وصف، در ادبیات، ابزاری است بسیار مهم و نقش آفرین تا آن جا که گفته شده: قسمت اعظم بار هر اثر ادبی، بر دوش توصیف است و تصویرگری، خود، زیرمجموعه‌ی توصیف و مقوم آن، به شمار می‌آید (درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی: ص ۴۰۰).

اهمیت وصف در تصویر، به حدی است که بعضی از معاصران، آن را بر انواع تشبیه و مجاز و استعاره، برتری داده‌اند و معتقدند که بهترین و شایسته‌ترین وسایل بیان تصویری، آوردن اوصاف است (صور خیال در شعر فارسی: ص ۱۶، به نقل از: الإنسانیة والوجودیة فی الفکر العربی، عبد الرحمان بدوی: ص ۳۴).

گاه توصیف دقیق یک موضوع - که نشانگر نگاه دقیق و عمیق به آن است -، به مراتب، از تشبیه و استعاره و کنایه یا سایر ابزارهای تصویرگری، مؤثرتر و کارآمدتر است و می‌تواند موضوع یا صحنه‌ای را چنان در پیش روی مخاطب به نمایش درآورد که گویی می‌توان آن را از نزدیک مشاهده نمود و یا آن را لمس کرد (التصویر الفنی فی الحدیث النبوی: ص ۴۹۱).

بر همین اساس، ابن رشیق، معتقد بود: بهترین وصف، آن است شیء را به گونه‌ای توصیف کرد که گویی شنونده، آن را بالعیان در برابر خود حاضر می‌یابد (العصدة: ج ۲ ص ۲۲۶) و از نظر او، بلیغ‌ترین توصیف، آن است که گوش (امور شنیداری) را به چشم (امور دیداری) تبدیل می‌کند (همان جا).

در روایات نبوی، گاه توصیف دقیق یک موضوع، به گونه‌ای ابعاد و زوایای پنهان آن را آشکار ساخته و آن موضوع را عینی و ملموس نموده که حقیقتاً قلم هیچ نقاش و یا تصویر هیچ تصویرگری نمی‌تواند مانند آن را به نمایش بگذارد و یا آن را در برابر چشم بیننده، زنده و مجسم سازد.

اهمیت این گونه توصیفات نبوی، بویژه در جایی جلوه‌گر می‌شود که حقیقت مورد توصیف، از امور غیبی باشد، یعنی حقایقی که آگاهی دقیق از جزئیات آن، جز برای کسی که از زلال وحی سیراب شده است، امکان‌پذیر نیست.

از جمله این حقایق غیبی، می‌توان به بهشت و سیمای دل‌آرای بهشتیان، و دوزخ و چهره کربه دوزخیان، اشاره نمود که در تصاویر نبوی، ویژگی‌ها و اوصاف و مشخصات آنها به روشنی به تصویر در آمده‌اند و صحنه‌هایی زنده از هر یک به نمایش گذاشته شده‌اند. همچنین در سخنان پیامبر خدا، گاه شاهد توصیفات دقیقی از حالات و روحیات گوناگون انسان‌ها هستیم که در آنها از چهره باطنی افراد مختلف، پرده برداشته شده و حالات روحی و درونی انسان‌ها با مهارت زاید الوصفی به تصویر در آمده است.

۴. رویارویی صحنه‌ها با یکدیگر

ویژگی طبیعی انسان، به گونه‌ای است که اشیا را از راه مقایسه با هم و مقایسه با نقطه مقابلشان می‌شناسد و اگر نقطه مقابل نباشد، نمی‌تواند آنها را بشناسد، گر چه در کمال ظهور باشد، مثل: نور و ظلمت، علم و جهل، قدرت و عجز، خیر و شر، حرکت و سکون، حدوث و قدم، و فنا و ابدیت (بیست گفتار: ص ۲۴۱).

مقابله و رویارویی صحنه‌ها با یکدیگر، نقش مهمی در تأثیرگذاری بر مخاطب، ایفا می‌کند؛ زیرا بدیهی است ارائه یک صحنه در مجالی خاص، نخواهد توانست همان تأثیری را از خود بر جای گذارد که در رویارویی آن صحنه با طرف مقابلش، پدید می‌آید، ضمن این که به مخاطب، این فرصت را هم می‌دهد تا با شناخت هر دو جنبه، به مقایسه آن دو با یکدیگر بپردازد و به انتخاب آگاهانه یکی از آن دو، مبادرت نماید (المقابلة فی القرآن: ص ۲۱۷).

نمونه‌های زیر، تنها بخشی از تصاویر بدیع نبوی است که در آنها، از روش یاد شده برای نمایش زنده مفاهیم و تجسم بخشیدن عینی به آنها استفاده شده است:

در برخی تصاویر، می‌توان شاهد رویارویی دو چهره مختلف: «مؤمن» و «کافر»، در برابر یکدیگر بود که از آنهاست:

مؤمن، مثل خوشه‌ای گندم یا جو] است که گاه، راست می‌شود و گاه، خم و کافر، مانند صنوبر است که همیشه راست است تا آن که یکباره، فرو می‌افتد (هیج بلا و مصیبتی به او و اموال و اولادش نمی‌رسد و ناگهان، مرگ به سراغش می‌آید و او را غافلگیر می‌کند) (مسند ابن حنبل: ج ۳ ص ۳۴۹؛ کنز العمال: ج ۱۴ ص ۱۵۱ و با اندکی تفاوت در: تحف العقول: ص ۴۸؛ بحار الأنوار: ج ۷۴ ص ۱۴۲).

و در جایی دیگر، می‌فرماید:

مؤمن، به گناه خود، آن گونه می‌نگرد که گویی زیر صخره عظیمی قرار گرفته و [هر لحظه] بیم آن را دارد که بر او، فرو افتد، و کافر به گناه خود، آن گونه می‌نگرد که گویی مگسی از جلوی بینی‌اش، رد شده است (بحار الأنوار: ج ۷۴ ص ۷۷).

یا می‌فرماید:

دل مؤمن، صاف و بی‌آلایش است و چراغی درخشان در آن، پرتو می‌افشاند، و دل کافر، سیاه و واژگون است (همان، ج ۶۷ ص ۵۹).

یا می‌توان به این کلام نبوی اشاره داشت که:

مؤمن، از یک شکم می‌خورد و کافر، از هفت شکم (الخصال: ص ۳۵۱؛ وسائل الشیعة: ج ۲۴ ص ۲۴۰؛ مسند ابن حنبل: ج ۲ ص ۲۱؛ سنن الدارمی: ج ۲ ص ۹۹؛ صحیح البخاری: ج ۶ ص ۲۰۰).

این جمله، کنایه از این است که مؤمن، در خوردن خود، جانب اعتدال را رعایت می‌کند؛ اما کافر، چون بنده خواهش‌های نفسانی است، در خوردن، حرص می‌ورزد و از خوردن، هدفی جز لذت‌طلبی ندارد (ر.کد المجازات النبوی: ص ۳۷۶؛ بحار الأنوار: ج ۶۳ ص ۳۲۵).

۵. تصویر آفرینی به شیوه داستانی

داستان، شیوه‌ای هنری و جذاب است که در قالب آن، تجربیات و زندگی پُر فراز و نشیب آدمی در روی زمین، به تصویر در آمده و به روشی غیر مستقیم، درسی زنده از زندگی به شاگردان هستی می‌آموزد. از آن جا که هر داستانی بر پایه توصیف و شرح وقایع و ترسیم صحنه‌ها بنا گردیده، می‌توان داستان را از جنس تصویر دانست که به کمک آن، افکار و اندیشه‌ها صورتی مجسم می‌یابند و در برابر مخاطبان به نمایش در می‌آیند. در این باره، آمده است:

راز و رمز محبوبیت داستان نزد تمام انسان‌ها، بیشتر به خاطر این است که داستان، بُرشی از صحنه‌های مختلف زندگی واقعی انسان‌هاست که در قالب شخصیت‌ها، حوادث و دیگر عناصر داستانی، تجلی یافته است. مخاطب، در فضای داستان، احساس می‌کند مانند یکی از اعضای داستان، ماجراها و صحنه‌ها را یکی پس از دیگری، پشت سر می‌گذارد، و این امر، باعث می‌شود تا پیام داستان، ناخودآگاه، در دل، جان و روان او القا شود و اثر تربیتی عمیق خود را در وی به جا گذارد (تحلیل عناصر ادبی و هنری داستان‌های قرآن: ص ۱۹۲، با تلخیص).

به خاطر همین نقش تأثیرگذار و عمیق داستان است که پیامبر خدا، از این گونه ابزارهای مؤثر، برای انتقال پیام آسمانی و انسان‌ساز خود، بهره‌جسته و جلوه‌های زیبایی از معنویت و ارزش‌های اخلاقی را در لابه‌لای داستان‌های جذاب و دل‌انگیز خود، به نمایش گذاشته است.

داستان‌های نقل شده از پیامبر ﷺ از نوع داستان‌های کوتاه است که از حشو و زوائد و خیال پردازی‌های بی‌ثمر، در آن، اثری نیست و هر یک از حکایت‌ها، ریشه در وقایع تاریخی دارند که هدفی جز هدایت و اصلاح نفوس بشر در آنها تعقیب نمی‌شود (ر.کد الحدیث النبوی، رویه فنیة

جمالية: ص ۷۷ و ۷۸: الصورة الفنية في الحديث النبوي الشريف: ص ۷۲۹ و ۷۳۰: التصوير الفني في الحديث النبوي: ص ۴۹۸ و ۴۹۹.

در این جا تنها به ذکر معدود نمونه‌هایی از حکایات نبوی بسنده می‌نماییم که در آنها، مفاهیم دینی و ارزش‌های اخلاقی و انسانی، در قالب تابلوهایی زنده و صحنه‌هایی جذاب، به تصویر درآمده‌اند:

نقل شده روزی پیامبر ﷺ در جمع صحابه فرمود:

مردی بود که از بیابان می‌گذشت. تشنگی و عطش بسیار، بر او غلبه کرده بود، تا این که به چاه آبی رسید و به درون آن رفت و پس از نوشیدن آب، بیرون آمد. در همین حال، مشاهده نمود که سگی از شدت تشنگی، له له می‌زند و حتی زبان به شن‌های نمناک بیابان می‌ساید. با خود گفت: همان گونه که من تشنه بودم، این حیوان نیز تشنه است. از این رو، به درون چاه رفت و کفش خود را از آب، پر نمود و به دهان گرفت و از چاه بیرون آمده، سگ را سیراب نمود. او از خدا به خاطر چنین کاری، شکرگزاری نمود، و خداوند نیز وی را مشمول بخشش و مغفرت خود، قرار داد.

صحابه پرسیدند ای پیامبر خدا! آیا سیراب نمودن حیوانات نیز ثواب دارد؟
فرمود:

برای سیراب نمودن هر جگر تشنه‌ای، ثواب است (مسند ابن حنبل: ج ۲ ص ۳۷۵؛ صحیح البخاری: ج ۳ ص ۷۷؛ صحیح مسلم: ج ۲ ص ۴۴؛ سنن ابی داوود: ج ۱ ص ۵۷۴؛ کنز العمال: ج ۶ ص ۴۲۰).

همچنین این حکایت از ایشان نقل شده است که:

زنی روسپی، بر لب چاه، سگی را دید که نزدیک بود از تشنگی هلاک شود. او کفش خود را درآورد و به سرپوش خود بست و برای آن سگ، آب کشید. بدین خاطر، آن زن، بخشوده شد (الجامع الصغير: ج ۲ ص ۲۰۱؛ کنز العمال: ج ۱۵ ص ۷۸۷).

همچنین می‌توان به داستان‌هایی نظیر: حکایت «دو پادشاه مؤمن و کافر» و نحوه آزمایش متفاوت هر یک از آنان از ناحیه خداوند متعال (بحار الأنوار: ج ۶۴ ص ۲۳۳)، حکایت کسی که پس از خرید زمینی از دیگری، گنجی در آن یافت (مسند ابن حنبل: ج ۲ ص ۳۱۶؛ صحیح البخاری: ج ۴ ص ۱۵۰؛ صحیح مسلم: ج ۵ ص ۱۳۳؛ کنز العمال: ج ۱۵ ص ۱۶۵)، حکایت سه تن از بنی اسرائیل که یکی بیس، دیگری تاس و سومی نابینا بود و هر یک به شیوه‌ای مورد امتحان الهی قرار گرفتند (ر.ک. صحیح البخاری: ج ۴ ص ۱۴۶؛ صحیح مسلم: ج ۸ ص ۲۱۳؛ ریاض الصالحین: ص ۹۳؛ کنز العمال: ج ۱۵ ص ۱۵۰) و حکایاتی مانند آنها اشاره نمود که هر یک در بردارنده نکاتی عبرت‌آموز و الهام بخش‌اند و موجی از شور و احساس را در دل انسان، پدید می‌آورند.

۶. شیوهٔ محاوره و گفتگو

یکی از جلوه‌های زیبا و بدیع روایات نبوی، همین گفتگوها و محاوراتی است که مفاهیم و حقایق، در قالب آنها جان گرفته‌اند و صحنه‌هایی زنده و پُر احساس را خلق نموده‌اند. در این روایات نبوی، شاهد دو گونه گفتگو هستیم:

الف) گفتگوی درونی (حدیثِ نفس) ^۱ شخصیت‌ها

در این نوع گفتگو، شخصیت داستان، با خود، حدیثِ درون می‌کند و از این راه، از احساسات و اندیشه‌ها و منویات خود، به وضوح، پرده بر می‌دارد. برای مثال، می‌توان به این حدیث نبوی اشاره داشت که می‌فرماید:

خوش حالی خدا از توبهٔ یکی از شما، بیشتر از خوش حالی کسی است که وارد بیابانی خشک و سوزان گردیده و به همراه خود، مرکبی دارد که آب و غذایش و سایر نیازمندی‌هایش را حمل می‌کند؛ اما به یکباره، مرکب خود را گم می‌کند و هر قدر در جستجوی آن بر می‌آید، آن را نمی‌یابد تا آن جا که خود را با مرگ، مواجه دیده، [نومیدانه] به خود می‌گوید: به همان جا که مرکبم را گم کرده‌ام، باز می‌گردم تا در همان جا مرگم فرا رسد.

هنگامی که به آن جا می‌رسد، خواب بر او غلبه می‌کند و چون از خواب بر می‌خیزد، مرکبش را در بالای سر خود می‌یابد که آب و غذا و نیازمندی‌های او را به همراه، آورده است (مسند ابن حنبل: ج ۱ ص ۳۸۳).

نکتهٔ ظریف در حدیث یاد شده، آن است که در اثنای سخن، ضمیر غایب به ضمیر متکلم تبدیل شده و شخصیت داستان، خود را مورد خطاب قرار داده و با خود، حدیثِ نفس دارد، که این شیوه در پویا کردن و تحرک بخشیدن به داستان، نقشی مؤثر ایفا کرده و در برانگیختن عواطف مخاطب و ایجاد تعامل با شخصیت‌های داستان، بسیار تأثیرگذار است.

ب) گفتگوی بیرونی ^۲

در روایات نبوی، شاهد اقسام گوناگون چنین نوع گفتگویی هستیم. برای مثال، می‌توان به این گفتگوی پیامبر خدا با صحابه اشاره نمود که در آن، آمده است:

پیامبر خدا پرسید: «آیا می‌دانید مفلس کیست؟».

گفتند: از نظر ما، مفلس، کسی است که پول یا سرمایه‌ای ندارد.

فرمود:

بسم الله الرحمن الرحيم

فصلنامه علمی - تخصصی « شماره سوم بهار و تابستان ۹۸ »

۱. Monologue
۲. Dialogue

مفلس [حقیقی] اَمّت من، کسی است که روز قیامت، نماز و روزه و زکات با خود می‌آورد؛ اما گاهی دشنام و تهمت به این، زده است و مال آن را خورده و خون فلان را ریخته و دیگری را زده است. در نتیجه، از حسناش به این و آن، داده می‌شود و اگر حسناش تمام شود و هنوز، خطاهایش تمام نشده باشد، از گناهان آنها برداشته، به او داده می‌شود و سپس، در آتش افکنده می‌شود (بحار الأنوار: ج ۶۹ ص ۶؛ مسند ابن حنبل: ج ۲ ص ۳۰۳؛ صحیح مسلم: ج ۸ ص ۱۸؛ سنن الترمذی: ج ۴ ص ۳۶؛ کنز العمال: ج ۴ ص ۲۳۶).

و همچنین، از ابن مسعود نقل شده که روزی پیامبر ﷺ در جمع صحابه خود فرمود: «آیا دوست دارید که یک چهارم اهل بهشت باشید؟».

گفتند: آری.

فرمود: «آیا دوست دارید که یک سوم اهل بهشت باشید؟».

گفتند: آری.

فرمود:

سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، من امید دارم که شما، نیمی از اهل بهشت باشید؛ زیرا جز فرد مسلمان، وارد بهشت نمی‌شود. شما در میان اهل شرک، همچون مویی سفید در پوست گاوی سیاه هستید و یا همچون مویی سیاه در پوست گاوی سرخ‌رنگید (مسند ابن حنبل: ج ۱ ص ۳۸۶؛ صحیح البخاری: ج ۷ ص ۱۹۶؛ صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۳۹؛ سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۴۳۲).

در صحنه‌ای دیگر، شاهد گفتگوی اعضا و جوارح انسان با زبان هستیم که در آن، آمده است:

چون آدمی صبح کند، همه اندام‌ها در برابر زبان، کرنش می‌کنند و [با خواهش و التماس] می‌گویند: درباره ما از خدا بترس؛ زیرا ما به تو بستگی داریم. اگر راست باشی، راست هستیم و اگر کج شوی، ما نیز کج می‌شویم (مسند ابن حنبل: ج ۳ ص ۹۶؛ سنن الترمذی: ج ۴ ص ۳۱؛ الفائق فی غریب الحدیث: ج ۳ ص ۱۶۲؛ الجامع الصغیر: ج ۱ ص ۷۲).

و در تصویری دیگر، شاهد گفتگوی اعضا و جوارح انسان با یکدیگر هستیم:

مسلمان، هرگاه مرگش فرا رسد، اعضای بدنش از یکدیگر خداحافظی می‌کنند و به یکدیگر می‌گویند: بدرود! من و تو، تا روز قیامت، از هم جدا می‌شویم (کنز العمال: ج ۱۵ ص ۵۶۳).

در صحنه‌ای دیگر، شاهد آن هستیم که پیامبر ﷺ دنیا را مانند انسانی مورد خطاب قرار داده، می‌فرماید:

ای دنیا! بر دوستان من، تلخ شو و برای ایشان، شیرین مگرد تا آنها را در فتنه نیفکنی. ای دنیا! هر که مرا خدمت نماید، به او خدمت نما و هر که تو را خدمت می‌نماید، به رنج افکن (مسند الشهاب: ج ۲ ص ۳۲۵؛ تذکرة الموضوعات: ص ۱۷۵).

۷. روش نمایشی

گویندهٔ بلیغ، برای تفهیم سخن خود و برای آن که کلامش در اذهان شنوندگان، تأثیر عمیق‌تری به جا گذارد، گاه کلام خود را با انواع اشارات و حرکات و افعال خاص، همراه می‌سازد تا توجه مخاطب را به خود، جلب نماید و از این طریق، راه را بر فهم حقیقی شنونده، بگشاید.

اشارات و حرکات، در حین القای کلام، تأثیر بسزایی در وضوح معنا دارند تا آن جا که در برخی مواقع، حتی می‌توان از آنها مستقلاً برای انتقال یک پیام، استفاده نمود و همچون زبانی گویا برای آموزش مفاهیم، از آنها بهره جست.

یکی از محققان معاصر، دربارهٔ اهمیت و نقش این شیوهٔ بیانی می‌گوید:

تعبیر نمودن از چیزی به کمک حرکات و اشارات، به علم جدیدی در علوم لغوی تبدیل شده است و این، همان علمی است که امروزه، از آن با عنوان «علم اشارات» (kireies) یاد می‌شود یا احياناً تعبیر: «زبان اندام» را برای آن به کار می‌برند. محققان این علم، معتقدند در برخی مواقع، حرکات و اشارات، به مراتب از کلام، بهتر و مؤثرتر است (الدراسات فی علم اللغة: ص ۱۵۹، به نقل از: الصورة الفنية فی الحديث النبوی: ص ۳۹۵).

نگاهی به روایات نبوی، حکایت از آن دارد که پیامبر ﷺ از این شیوه مؤثر، برای ترسیم و مجسم نمودن حقایق دینی و معرفتی، بهره‌های فراوانی برده و با خلاقیتی خاص، موضوعات گوناگون را به روشی زنده و گویا به مخاطبان خود، القا نموده است.

از جمله شیوه‌های بدیع پیامبر ﷺ برای مجسم نمودن مفاهیم در حقایق، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

الف) استفاده از حرکات دست

در حدیثی نقل شده که پیامبر خدا، دست خود را بر سر یکی از صحابهٔ خود گذاشت و فرمود:

هرگاه دیدی خلافت در سرزمین مقدس، استقرار یافت و زلزله‌ها و غم و اندوه، فراوان و اموری شگفت و عظیم، آشکار گردید، قیامت در آن روز، به مردم نزدیک‌تر از دست من به سر تو خواهد بود (سنن ابی داوود: ج ۱ ص ۵۷۰).

در تصویری دیگر، ایشان برای مجسم نمودن ثواب عظیم عیادت کنندگان بیمار، آن را با دست خود، این گونه به نمایش گذاشته است:

هر کس بیماری را عیادت کند، در رحمت خدا وارد می‌شود (با دست خود، به کمرش اشاره نمود) و هرگاه در کنار بیمار بنشیند، غرق در رحمت [الهی] خواهد شد (بحار الأنوار: ج ۷۴ ص ۱۲۱).

یا می‌توان به اشاره نمودن ایشان به دهان خود برای ترسیم غوطه‌ور شدن در چیزی (صحیح مسلم: ج ۸ ص ۱۵۸؛ سنن الترمذی: ج ۴ ص ۳۸؛ ریاض الصالحین: ص ۲۳۶) یا سه بار اشاره کردن به سینه خود برای نمایش تقوای درون (صحیح مسلم: ج ۸ ص ۱۱) و مانند آنها اشاره داشت که در ادامه، نمونه‌هایی دیگر از این شیوه تجسم‌گرایی را یادآور خواهیم شد.

ب) استفاده از حرکات انگشت

در حدیثی از پیامبر ﷺ روایت شده است:

مَثَل بخیل و صدقه دهنده، مثل دو مرد است که زره آهنی بر تن دارند. هرگاه صدقه دهند، بخواد صدقه‌ای بدهد، آن زره بر تن او گشاد می‌شود تا آن که اثر آن را [از بدنش] پاک می‌کند و هرگاه بخیل بخواد صدقه‌ای بدهد، زره بر او تنگ می‌شود و دست‌هایش به چنبرهایش بسته می‌شود و حلقه‌های زره، در هم جمع می‌شوند (صحیح البخاری: ج ۳ ص ۲۳۱؛ صحیح مسلم: ج ۳ ص ۸۸).

در برخی روایات، در ادامه حدیث یاد شده، آمده است که ابو هریره می‌گوید: من، پیامبر خدا را مشاهده کردم که در حالی که با انگشت خود به گریبان لباسش اشاره می‌کرد، فرمود: اگر او را بنگری، می‌بینی تلاش می‌کند تا آن زره را از هم باز کند و گشاد کند؛ اما نمی‌تواند (صحیح البخاری: ج ۷ ص ۳۷).

نقل شده است که فردی به نام وابصه، خدمت پیامبر ﷺ آمد و در مقابل ایشان نشست تا سؤال خود را از وی بپرسد. پیامبر ﷺ فرمود: «آیا می‌خواهی پاسخت را بشنوی یا آن که مایلی سؤال کنی؟»

گفت: شما پاسخ بفرما.

پیامبر ﷺ فرمود: «آمده‌ای از من، معنای برّ و نیکی، و پلیدی و گناه را بپرسی.» پاسخ داد: آری.

پیامبر ﷺ سه انگشت دست خود را جمع کرد و آرام بر سینه او زد و فرمود:

ای وابصه! [پاسخ این سؤال را] از وجود خودت جویا باش.

این نکته را سه مرتبه تکرار کرد. آن گاه فرمود:

نیکی آن است که دل، با آن آرام گیرد و گناه، آن است که دلت با آن، قرار نگیرد [و از آن، احساس ناراحتی کنی]. هر چند مردم، جواز آن را به تو حکم کند و فتوا دهند (مجمع الزوائد: ج ۱ ص ۱۷۵).

یا می‌توان به روایاتی اشاره نمود که در آنها پیامبر خدا، برای مجسم نمودن قرابت و ارتباط نزدیک دو چیز با یکدیگر، از روش کنار هم قرار دادن دو انگشت خود، بهره جسته است. از جمله روایات زیر:

در حدیث معروف ثقلین، پس از آن که پیامبر ﷺ قرآن و اهل بیت را به عنوان دو چیز گران‌بهای به جای مانده از خود، معرفی می‌کند، در ادامه می‌فرماید:

خداوند لطیف و خبیر، مرا آگاه نمود که آن دو، هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آن که در حوض [کوثر] بر من وارد شوند، مانند این دو انگشت من (و دو انگشت سبابة خود را در کنار هم قرار داد) و نمی‌گویم مانند این دو (و انگشت سبابة و انگشت وسط خود را در کنار هم قرار داد)؛ چرا که این بر آن، فزونی دارد (بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۱۳۰ و ج ۸۹ ص ۱۰۳).

در حدیثی دیگر، از ایشان روایت شده است که فرمود:

من و این (یعنی علی) همچون این دو هستیم (و دو انگشت خود را به هم چسبانید) و پیروان ما نیز با ما هستند، و هر که مظلومی را یاری کند، چنین خواهد بود (همان: ج ۶۵ ص ۱۹).

در یکی دیگر از احادیث نبوی آمده است:

من و سرپرست یتیم، در بهشت، این گونه هستیم (و به انگشت سبابة و وسطی خود، اشاره کرد، در حالی که میان آنها مختصری فاصله انداخته بود) (صحیح البخاری: ج ۶ ص ۱۷۸؛ ریاض الصالحین: ص ۱۸۱).

و در حدیث دیگری می‌خوانیم:

هر کس سرپرستی دو دختر را عهده‌دار شود تا به حد بلوغ برسند، روز قیامت، او با من [این گونه] محشور می‌شود (و انگشتان خود را به هم چسباند) (صحیح مسلم: ج ۸ ص ۳۸؛ ریاض الصالحین: ص ۱۸۳).

در روایت دیگری، پیامبر خدا، برای ترسیم نزدیکی قیامت، آن را چنین به نمایش می‌گذارد:

من در نفس قیامت [و آغاز آن] مبعوث گردیدم. سپس از آن پیشی گرفتم، همچنان که این بر این، پیشی گرفته است (و به انگشتان وسط و سبابة خود، اشاره نمود) (سنن الترمذی: ج ۳ ص ۳۳۶).

ایشان، در تصویری دیگر، برای مجسم نمودن حال انسان که از سویی، مرگ به دنبال اوست و از سوی دیگر، او به دنبال آرزوهای خود است، با اشارات انگشت، این حقیقت را ترسیم می‌نماید. از آنس روایت شده که پیامبر خدا، انگشتان خود را جمع کرد و روی زمین قرار داد و فرمود:

این، آدمیزاد است.

سپس آن را به همین حالت، برداشت و قبل از آن گذاشت و فرمود:

و این، اجل اوست.

سپس در جلوی آن نهاد و فرمود:

و این، آرزوی اوست (مسند ابن حنبل: ج ۳ ص ۱۲۳).

همچنین در روایاتی چند، شاهد آن هستیم که پیامبر ﷺ برای تجسم بخشیدن به موضوع اختلافات و منازعات میان مردم، از روش در هم کردن انگشتان دست خود در یکدیگر، بهره جسته است. از جمله فرموده است:

چه حالی خواهید داشت آن زمانی که وقوعش نزدیک است و مردم در آن، غریبال می شوند و تنها نخاله‌هایی از مردم، باقی می‌مانند، پیمان‌ها و امانت‌هایشان، فاسد و تباه می‌گردد و دچار اختلاف می‌شوند؟ (آن گاه، انگشتان خود را در یکدیگر داخل نمود و فرمود): پس، این گونه می‌شوند (سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۷۳۰).

و در جایی دیگر، خطاب به ابو ذر غفاری فرمود:

ای ابو ذر! در آن زمان که میان نخاله‌ها (مردمان فرومایه) به سر می‌بری، چه حالی خواهی داشت؟ (و [برای ترسیم اختلافات آن عصر]، انگشتان خود را در یکدیگر داخل کرد).

او می‌پرسد: ای پیامبر خدا! [در آن زمان] مرا به چه چیزی سفارش می‌کنی؟
فرمود:

صبر کن، صبر کن، صبر کن! (الغدیر: ج ۸ ص ۳۱۶).

در مواردی چند، پیامبر ﷺ با فشردن انگشتان دو دست خود در هم و قلاب کردن آنها به یکدیگر، استحکام و صلابت چیزی را به نمایش گذاشته است. از جمله در حدیثی نبوی آمده است:
مؤمن نسبت به مؤمن، همچون بنای محکم است که اجزای آن، یکدیگر را تقویت می‌کنند.

آن گاه [برای تجسم این موضوع] انگشتان خود را در یکدیگر، فرو برد (صحیح البخاری: ج ۳ ص ۹۸، السنن الکبری: ج ۶ ص ۹۴، ریاض الصالحین: ص ۱۶۶).

ج) استفاده از اشیا

نقل شده است که روزی پیامبر خدا، دو سنگ‌ریزه را یکی پس از دیگری، بر زمین افکند و فرمود:
ایا می‌دانید این دو چیستند؟
صحابه گفتند: خدا و پیامبرش دانانترند.

فرمود:

این یکی، اَمَل (آرزو) است و آن یکی، اَجَل (مرگ) است (سنن الترمذی: ج ۴ ص ۲۲۹).

در روایت دیگری آمده است که پیامبر ﷺ برای مجسم نمودن حقیقت یاد شده، سه قطعه چوب برداشت و یکی را در مقابل خود، در زمین فرو برد و دیگری را در کنار خود و سومی را دورتر. آن گاه فرمود:

أیا می دانید اینها چیستند؟

گفتند: خدا و پیامبرش بهتر می دانند.

فرمود:

این، انسان است. این، اجل و آن دیگری، آرزوست که فرزند آدم به دنبالش می رود؛ اما اجل در می رسد و او به آرزو نمی رسد (تنبیه الخواطر: ص ۲۲۶؛ میزان الحکمة: ج ۱ ص ۱۴۳).

در حدیثی شگفت، از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمود:

امر به معروف و نهی از منکر کنید؛ زیرا در غیر این صورت، خداوند، پوست شما را می کند، همان گونه که من، پوست این چوب دستی را کنده ام (به چوب دستی خود، اشاره نمود) (المجازات النبویة: ص ۳۵۳؛ بحار الأنوار: ج ۹۷ ص ۷۱؛ مستدرک الوسائل: ج ۱۲ ص ۱۷۹).

در المجازات النبویة (ص ۳۵۳) آمده است:

جمله «خدا، پوست شما را می کند»، استعاره است و مقصود، آن است که خداوند، از اموال و نفوس شما می کاهد و به مصائب و گرفتاری های بزرگ، مبتلایان می کند، به گونه ای که همچون شاخه هایی برهنه و چوب هایی خشک و بی شاخ و برگ، خواهید شد.

نقل نموده اند که پیامبر خدا، با اصحاب خود، در سایه درختی نشسته بودند. شاخه ای از درخت را گرفت و تکان داد و برگی افتاد. آن گاه فرمود: «آیا از علت این کار، نمی پرسید؟».

گفتند: ای پیامبر خدا! ما را از علت آن، آگاه ساز.

فرمود:

هرگاه بنده مسلمان، به نماز ایستد، گناهایش فرو می ریزد، همچنان که برگ این درخت که فرو افتاد (بحار الأنوار: ج ۷۹ ص ۲۰۸).

همچنین از آنس بن مالک روایت شده که پیامبر خدا، از کنار درختی که برگ هایش خشک شده بود، عبور می کرد. با عصای خود به آن زد، آن گونه که برگ هایش بر زمین ریخت. سپس فرمود:

[ذکر] «سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر»، گناه بندگان را می ریزد، همان گونه که برگ های این درخت، بر زمین ریخت (سنن الترمذی: ج ۵ ص ۲۰۴).

د) فن رسم

در حدیثی از ابن مسعود نقل شده که پیامبر خدا، با دستش خطی کشید و آن گاه فرمود:

این، راه راست خداست.

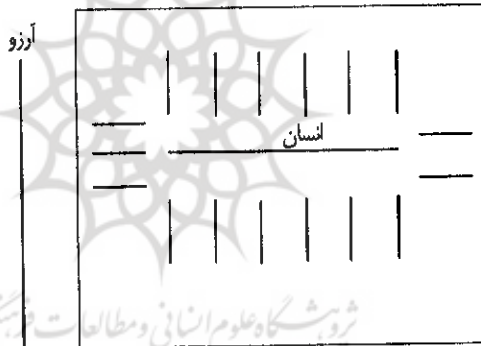
سپس در سمت راست و چپ آن، خطوطی رسم کرد و فرمود:

بر سر هر یک از این راه‌ها، شیطانی است که به آن، فرا می‌خواند (مسند ابن حنبل: ج ۱ ص ۴۳۵؛ سنن الدارمی: ج ۱ ص ۶۸؛ المستدرک علی الصحیحین: ج ۲ ص ۲۳۹).

در حدیثی دیگر از ابن مسعود نقل شده که پیامبر خدا، مربعی رسم کرد و یک خط در وسط آن و خطی بیرون آن کشید و خطوط کوچکی در کنار خط میانی رسم کرد و فرمود:

این (خط وسط)، انسان است و این (مربع)، اجل اوست که دورش را گرفته یا بر او احاطه دارد و این که خارج قرار دارد، آرزوی اوست و این خط‌های کوچک پیشامدها و بیماری‌هایند. اگر این یکی به خطا رود، این یکی او را نیش می‌زند و اگر این هم به خطا رود، آن دیگری او را می‌گزد (صحیح البخاری: ج ۷ ص ۱۷۱؛ سنن الدارمی: ج ۲ ص ۳۰۴؛ سنن الترمذی: ج ۴ ص ۵۲).

و این تصویر چیزی است که پیامبر ﷺ رسم فرمود:



از آنس بن مالک نیز روایت شده که می‌گوید: پیامبر خدا، خطی کشید و فرمود: این، انسان است.

در کنار آن، خط دیگری کشید و فرمود:

این، اجل اوست.

و دورتر از آن، خط دیگر رسم کرد و فرمود:

این، آرزوست. در این گیر و دار، خط نزدیک به او (اجل) به سراغش می‌آید (صحیح البخاری: ج ۷ ص ۱۷۰).

نکته قابل توجه در روایات یاد شده، آن است که مشاهده می‌کنیم پیامبر ﷺ برای مجسم نمودن حقیقت پیش روی مخاطب، از روش‌های گوناگون تجسم‌گرایی بهره جسته است که از آن جمله،

می‌توان به ترسیم موضوع احاطه شدن آدمی به وسیله «أَمَل» و «أَجَل»، اشاره نمود که پیامبر خدا، گاه با بهره‌گیری از اشیا (سنگ‌ریزه یا تکه‌های چوب) و گاه به روش فن‌رسم، و گاهی با حرکت انگشتان، حقیقت یاد شده را عینیت بخشیده و آن را با روش‌هایی زنده و گویا، به نمایش گذاشته است.

خلاصه و نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت، به وضوح روشن می‌شود که پیامبر خدا، با بهره‌گیری از شیوه مجسم ساختن معانی، معارف بلند و ژرفی را در سطح فهم همگان، تنزل بخشیده و با ترسیم دقیق حقایق در تصاویر و صحنه‌هایی زنده، معقول را محسوس، مخفی را آشکار، غایب را حاضر، دور را نزدیکه و مبهم را روشن ساخته است.

پیامبر ﷺ با بهره‌جستن از تشبیهاتی نغز و تمثیلاتی زیبا و استعاراتی بدیع و توصیفات دقیق و همچنین با استفاده از سایر روش‌های تصویر آفرینی، تابلوهای زنده و باشکوهی را به نمایش گذاشته که هر یک از آنها به روشنی از روح لطیف و قوه خلاقه استاد چیره‌دستی پرده بر می‌دارند که با تخیل گسترده‌اش، تصاویر بسیار جذاب و بدیعی را آفریده است که صحنه‌هایش نوازشگر چشم و خیال آدمی‌اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

الهدی

کتاب‌نامه

۱. اسلام و هنر، محمود البستانی: ترجمه: حسین صابری، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۱ ش.
۲. أمثال الحديث المروية عن النبي ﷺ، حسن بن عبد الرحمان الرامهرمزی، بیروت: مؤسسه الكتب الثقافية، ۱۴۰۹ ق.
۳. الأمثال فی الحديث النبوی الشریف، محمد جابر فیاض العلوانی، ریاض: مکتبه المؤید، ۱۴۱۴ ق.
۴. بحار الأنوار، محمد باقر بن محمد تقی المجلسی، بیروت: مؤسسه الوفا، ۱۴۰۳ ق.
۵. بیست گفتار، مرتضی مطهری، قم: صدرا، ۱۳۶۱ ش، هشتم.
۶. تحف العقول، تهران: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۰۴ ق، دوم.
۷. تحلیل عناصر ادبی و هنری داستان‌های قرآن، خلیل پروینی: تهران: نشر فرهنگ گستر، ۱۳۷۹ ش.
۸. تذکرة الموضوعات، محمد طاهر الفتنی، بی جا. بی تا.
۹. ترک الإطناب فی شرح الشهاب، محمد بن سلامة القضاء، تهران: دانشگاه تهران. بی تا.
۱۰. التصوير الفنی فی الحديث النبوی، محمد بن لطفی الصبأغ، بیروت: المکتب الإسلامی، ۱۴۰۹ ق.
۱۱. التوحید، محمد بن علی ابن بابویه (الشیخ الصدوق) قم: جماعة المدرّسین، ۱۳۸۷ ق.
۱۲. الجامع الصغير، جلال الدین السیوطی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۱ ق.
۱۳. الحديث النبوی، روية فنية جمالية، صابر عبد الرحيم، قاهره: دار الوفاء، بی تا.
۱۴. الخصال، محمد بن علی ابن بابویه (الشیخ الصدوق) قم، جماعة المدرّسین، بی تا.
۱۵. در قلمرو بلاغت، محمد علوی‌مقدم، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ش.
۱۶. درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، سعید حمیدیان، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳ ش.
۱۷. ریاض الصالحین، یحیی بن شرف النووی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۱ ق، دوم.
۱۸. سنن ابن ماجه، محمد بن مزید القزوينی (ابن ماجه)، بیروت: دار الفکر، بی تا.
۱۹. سنن أبی داود، سلیمان بن اشعث (أبو داود)، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۰ ق.
۲۰. سنن الترمذی، محمد بن عیسی الترمذی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۳ ق.
۲۱. سنن الدارمی، عبد الله بن بهرام الدارمی، دمشق: مطبعة الاعتدال، بی تا.
۲۲. السنن الكبرى، أحمد بن الحسين البيهقي، بیروت: دار الفکر، بی تا.
۲۳. شرح أصول الکافی، ملا صالح المازندرانی، بی جا، بی تا.
۲۴. صحیح البخاری، محمد بن إسماعیل البخاری، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۱ ق.
۲۵. صحیح مسلم، مسلم بن الحجاج النیسابوری، بیروت: دار الفکر، بی تا.
۲۶. صور خیال در شعر فارسی، محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه، ۱۳۸۰ ش، هشتم.
۲۷. الصورة الفنیة فی التراث النقدي و البلاغی عند العرب: جابر العصفور، بیروت: المركز الثقافی العربی،

٢٨. الصورة الفنية في الحديث النبوي الشريف، أحمد ياسوف، دمشق: دار المكتبي، ٢٠٠٦ م.
٢٩. العمدة في محاسن الشعر و آدابه و تقده، أبو علي ابن رشيقي، بيروت: دار الجيل، ١٩٧٢ م.
٣٠. عوالي اللآلي، ابن أبي جمهور الأحسائي، قم: مطبعة سيد الشهداء، ١٤٠٣ ق.
٣١. عيون أخبار الرضا، محمد بن علي ابن بابويه (الشيخ الصدوق)، بيروت: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، ١٤٠٣ ق.
٣٢. الفائق في غريب الحديث، محمود بن عمر الزمخشري، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٧ ق.
٣٣. فرهنگ بزرگ سخن، حسن انوري، تهران: سخن، ١٣٨٢ ش، دوم.
٣٤. كتاب من لا يحضره الفقيه، محمد بن علي ابن بابويه (الشيخ الصدوق)، قم، جماعة المدرسين، ١٤٠٤ ق.
٣٥. كنز العمال، علي المتقي بن حسام الدين الهندي، بيروت: مؤسسة الرسالة، بي تا.
٣٦. المثل السائر في الكاتب و الشاعر، ضياء الدين ابن الأثير، قاهره: مطبعة نهضة مصر، ١٣٧٩ ق.
٣٧. المعجزة النبوية، محمد بن الحسين الموسوي (الشريف الرضي)، قم: مكتبة بصيرتي، بي تا.
٣٨. مجمع الزوائد، نور الدين الهيثمي، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٠٨ ق.
٣٩. مستدرک الوسائل، ميرزا حسين النوري، قم: مؤسسة آل البيت، ١٤٠٨ ق.
٤٠. مستدرک على الصحيحين، محمد بن محمد الحاكم النيسابوري، بيروت: دار المعرفة، ١٤٠٦ ق.
٤١. مسند ابن حنبل، أحمد بن حنبل، بيروت: دار صادر، بي تا.
٤٢. مسند الشهاب، محمد بن سلامة القضاي، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٠٥ ق.
٤٣. معاني الأخبار، محمد بن علي ابن بابويه (الشيخ الصدوق) تهران: انتشارات اسلامي، ١٣٦١ ش.
٤٤. المعجم الكبير، سليمان بن أحمد الطبراني، بيروت: دار إحياء التراث العربي، بي تا.
٤٥. المقابلة في القرآن، ابن عيسى با طاهر: عمان: دار عمّار، ١٤٢٠ ق.
٤٦. النهاية في غريب الحديث و الأثر، مبارك بن محمد الجزري (ابن الأثير)، قم: مؤسسة إسماعيليان، ١٣٦٤ ش.
٤٧. وسائل الشيعة، محمد بن الحسن الحر العاملي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، بي تا.